

مسعود: به پرونده‌های فساد اداری رسیدگی نمی‌شود

احمد ضیا مسعود، نماینده ویژه رییس جمهوری افغانستان در امور اصلاحات و حکومتداری خوب می‌گوید، بیش از ۱۵۰۰ پرونده فساد اداری در دادستانی کل افغانستان وجود دارد که بررسی نمی‌شوند. احمد ضیا مسعود که در مراسم سالگرد قتل یکی از مقام‌های امنیتی سخنرانی می‌کرد، گفت که اهمیت مبارزه با فساد اداری برابر با اهمیت مبارزه با تروریسم است. او افزود که اگر حکومت افغانستان این جرئت سیاسی را پیدا نکند، فساد اداری باعث قطع کمک‌های جامعه جهانی به این کشور خواهد شد و افغانستان همچنان در فقر به سر خواهد برد.

نور حبیب جلال، معاون دادستانی کل در واکنش به اظهارات آقای ضیا به بی‌بی‌سی گفت: "بلی دوسیه‌های مربوط به فساد اداری داشتیم، تمام دوسیه‌ها را به وقت و زمانش مطابق ماده‌ی صد و صد یک قانون اجراء جزایی پی‌گیری کردیم". نماینده ویژه رییس جمهوری در امور اصلاحات و حکومتداری خوب اما می‌گوید، برای مبارزه با فساد اداری باید اصلاحات عمیق در دستگاه عدلی و قضایی افغانستان به وجود آید. وی به تاکید افزود که حکومت وحدت ملی باید هر کسی را که در هر سطحی و مقامی قرار دارد و مرتکب فساد اداری می‌شود به نهادهای عدلی و قضایی معرفی کند. او گفت: "بیش از یک و نیم هزار دوسیه در لوی سازنوالی (دادستانی کل) وجود دارد که نهادهای مختلف مبارزه با فساد اداری فرستادند اما هیچ دوسیه‌ی باز نمی‌شود و محول نمی‌شود به نهادهای عدلی و قضایی. تا مسدین اصلی و کسانی که از پول ملت سوءاستفاده کردند و در قراردادهای بزرگ دولتی دخیل هستند افشا شوند."

سال سوم، یکشنبه، ۱۵ حمل ۱۳۹۵ هجری خورشیدی، ۳ اپریل ۲۰۱۶ میلادی

خوش بینی از کجا می‌آید، آقای غنی؟



بهرام آموئیایی

اشرف غنی در شرایطی لب به انتقاد از افغانستانی‌ها گشوده است که میزان نارضایتی از وی با گذشت هر روز بیشتر می‌شود و دیگر کسی به او به عنوان رئیس جمهوری که توان مهار بحران حاکم در کشور را داشته باشد، نگاه نمی‌کند. غنی بیشتر موقع‌ها در وضعیتی که باید موضع‌گیری واقع‌بینانه و دلجویانه از مردم داشته باشد، با تندخویی آنها را از خود می‌راند. این تندخویی غنی در کنار ناکامی‌های کلانی که در یک و نیم سال مدیریت سیاسی در افغانستان داشته است، برای او بد تمام شده است. آیا اشرف غنی این پیامد بد را می‌داند؟

۲ ص

اوباما: تروریسم هسته‌ی یک تهدید جدی است

باراک اوباما، رئیس‌جمهوری امریکا که میزبان ۵۰ کشور جهان در اجلاس دو روزه‌ی امنیت هسته‌ی در واشنگتن بود می‌گوید، نگرانی از دستیابی گروه‌های تروریستی به سلاح هسته‌ی یک تهدید جدی است. او گفته که جهان نگران دسترسی داعش به تسلیحات هسته‌ی است. آقای اوباما که در کنفرانس مطبوعاتی مراسم پایانی اجلاس امنیت هسته‌ی است در واشنگتن حضور یافته بود گفت: "تردید ندارم اگر این افراد (داعش) به سلاح هسته‌ی دست یابند، از آن برای کشتن هر چند نفر که بتوانند استفاده خواهند کرد". به گفته‌ی آقای اوباما، هدف اصلی باید پیشگیری از دستیابی گروه‌های تروریستی به مواد و ادوات اولیه‌ی تهیه‌ی سلاح هسته‌ی باشد.

او همچنین گفت که امریکا آماده‌ی کاهش زرادخانه‌های هسته‌ی خود است و معتقد است که کشورش و روسیه باید رهبری مقابله با هسته‌ی شدن جهان را در دست گیرند. در کنار نگرانی‌ها از دستیابی گروه دولت اسلامی (داعش) به سلاح هسته‌ی، رهبران پنجاه کشور جهان در دو روز گذشته درباره‌ی آزمایش‌های هسته‌ی کره شمالی، نحوه‌ی اجرای توافق هسته‌ی با ایران و انبارهای اتمی روسیه هم گفتگو کردند. روسیه و ایران در این اجلاس حضور نداشتند و پاکستان هم که دارای کلاهک هسته‌ی است در آخرین لحظات به علت انفجار مرگ بار عید پاک در این کشور، از حضور در واشنگتن عذر خواست.

دیدار غنی با رئیس ستاد ارتش ترکیه

محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهوری کشور در دیدار با هولوسی آکار، رئیس ستاد مشترک ارتش ترکیه از کمک‌های این کشور در چوکات سازمان ناتو و جلب کمک‌های جامعه جهانی به نیروهای افغان ابراز قدردانی کرد. رئیس‌جمهور غنی در این دیدار بر افزایش همکاری‌های دو جانبه تاکید کرده و گفت که برای آمادگی‌های بیشتر دو کشور در کنفرانس وارسا، وزارت‌های دفاع افغانستان و ترکیه با همدیگر بیشتر گفتگو کنند. ارگ ریاست جمهوری در خبرنامه‌ی نوشته است که محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهوری کشور با هولوسی آکار، رئیس ستاد مشترک ارتش ترکیه و همراهانش در کابل دیدار کرده است. آقای هولوسی آکار گفت: دوستی میان افغانستان و ترکیه نه تنها دوستی میان حکومت‌های دو کشور است، بلکه دوستی میان مردم دو کشور نیز است و ترکیه این دوستی را به دیده‌ی قدر می‌بیند و با این روابط و مشترکات ارزش‌های مشترک نیز ایجاد شده است. او افزود که روابط میان دو کشور یکجا با همکاران بین‌المللی به خصوص در چوکات سازمان ناتو استراتژیک و عمیق است.

آقای هولوسی آکار گفت که ترکیه بر ضد تروریسم مبارزه می‌کند و از این که افغانستان در راستای مبارزه با تروریسم در خط مقدم قرار دارد، ستایش کرد. او اطمینان داد که کشورش به همکاری‌های نظامی و امنیتی با افغانستان در چوکات ناتو ادامه می‌دهد.

بخش نخست

آزاد

موج سوم بنیادگرایی در کشور



سازماندهی این تفکر، نقش اساسی بازی کرد. جریان جهادی که بنیادگرایان آغازین در راس آن بود، در اوج جنگ سرد، حالت ابزاری گرفته و به گونه‌ی نیابتی مطابق منافع جهان غرب در مقابل اتحاد شوروی سابق جنگید. موج دوم بنیادگرایی دینی، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و ختم جنگ سرد، از بستر انارشیزم حاکم، و نظام اسلامی مجاهدین به شکل رادیکال آن و آن هم با تفکر طالبانی پدیدار گردید. اگر در جریان دهه‌ی گویا دموکراسی بنیادگرایی دینی از بطن اندک توسعه سیاسی و اقتصادی به وجود آمد، این جریان پس از حاکمیت جناح خلق و پرچم...

در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ ش، موج اول بنیادگرایی دینی ویا مذهبی به گونه‌ی واکنشی در مقابل مدرنیته، تفکر چپ و آن هم برای بار اول درون مراکز دانشگاهی کشور پدیدار گردید. در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ ش (دهه‌ی گویا دموکراسی) که نظام مرکزی در مقابل اعتراضات سراسری مردمی، به ویژه دانشجویان و طبقات محروم ناکام گردیده و یکتو انارشیزم در کشور حاکم بود، این جریان فکری توانست در تقابل با نظام بخش وسیع از نیروی سنتی، ضدچپ ویا نیروهای ناراض از حکومت را به خود متمایل سازد. قدرت‌های منطقوی و جهانی، به ویژه پس از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ در شکل‌دهی، انسجام و

صفحه‌ی ۳

مطیع الله کامران

ناکارایی "حکومت وحدت ملی"

در سایه‌ی سرپرستی مقامات

تدویر کنفرانس بن، افغانستان را در صدر اجندای گفتگوهای جهان قرار داد و بر مبنای آن وحدت سیاسی و تشکیل نظام جدید در افغانستان در سال ۲۰۰۱ به مثابه‌ی یک روزنه امیدبخش برای مردم افغانستان ایجاد گردید. تشکیل نظام سیاسی جدید در افغانستان با فراز و نشیب‌های فراوان همراه بوده و از سوی دیگرسیاست‌های مغلوق منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بعضی اوقات منجبت چالش و گاهی هم وسیله زمینه‌ساز برای فرصت‌ها بوده ولی اکثر ناکامی و چالش‌ها در کشور ناشی از نو پا بودن نظام سیاسی، بی‌توجهی و کوتاه آمدن دولت در تعیین خطوط اساسی سیاسی در معادلات کلان منطقه‌ای و انجام ندادن کار خانگی دولت محسوب می‌گردد. حکومت ۱۳ ساله به رهبری حامد کرزی یک دوران بسیار حساس تاریخی به حساب می‌رود با وجودی که چالش‌های فراوان را همراه داشت اما به یک سلسله موفقیت‌های چشم‌گیری نیز نایل گردید. از جمله می‌توانیم تدوین قانون اساسی، امنیت نسبی، دموکراسی و آزادی بیان از پایه‌های اساسی ساختاری نظام نام برد. هم‌چنان تلاش‌ها به رهبری و حمایت جامعه جهانی به منظور حفظ ارزش‌ها و ثبات حکومت نوپا قابل تقدیر است اما واقعیت امر اینست که حکومت ۱۳ ساله آقای کرزی...

صفحه‌ی ۳

مهم‌ترین اصل تشکیل نظام‌های سیاسی پیشبرد سلسله وظایف و وجایب به منظور بهبود و تامین رفاه جامعه از طریق طرح برنامه‌های مدون درچوکات ساختارهای اداری توسط افراد مسلکی که توانمندی تطبیق و اجرای آن را داشته باشند، نقش خود را ایفا می‌نماید. سرپرستی در سطوح مختلف ادارات کشورهای جهان، نظر به دلایل و شرایط زمانی یک موضوع معمول است. سرپرستی در شرایط خاص اغلبا در حالات اضطرار و یا هم در عدم موجودیت مقام مسوول بنا بر دلایل مختله مورد بحث است. قانون سرپرستی افغانستان معیاد سرپرستی را مدت دو ماه تعیین نموده ولی متاسفانه این موضوع مانند سایر موارد دیگر، هم در دوران حکومت آقای کرزی و هم در "حکومت وحدت ملی" از طرف کارشناسان سیاسی و جامعه مدنی شدیداً نقد گردید، به هر ترتیب امروز واژه سرپرستی وارد فرهنگ سیاسی افغانستان گردیده است. افغانستان در طول تاریخ شاهد تحولات نظام‌های مختلف سیاسی بوده و انواع نظام‌ها را در ساختار سیاسی خود به نمایش و اجرا گذاشته است. بعد از وقوع حادثه‌ی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ افغانستان دریک فاز جدید تاریخ (وارد) و در محراق توجه جامعه جهانی بخصوص امریکا و جهان غرب مورد بحث جدی قرار گرفت.

گپ مردم



تجاوز بر دختر بچه‌ها؛ زنان به گناه نکرده محکوم اند

ب. آذری

نهادهای مدنی در ولایت بغلان از تجاوز جنسی گروهی بر یک دختر بچه‌ی هشت‌ساله در ولسوالی نهرین این ولایت خبر داده اند که مدتی پیش در یک دادگاه صحرایی به بد داده شده بود. به گفته‌ی مسئول کمیته‌ی دادخواهی شبکه‌ی نهادهای جامعه‌ی مدنی در بغلان، "این دختر بچه، ۱۵ روز پیش به اتهام فرار خواهر نامزد شده‌اش از منزل، در یک دادگاه صحرایی به نکاح اجباری نامزد خواهرش درآمده بود."

بدادان و دادگاهی شدن زنان به جرم گناهی که نکرده اند، نخستین بار نیست که در کشور رخ می‌دهد. از آنجا که حاکمیت قانون در مناطق روستایی و دورافتاده کم‌رنگ است، یکی از راه‌هایی که اربابان محلی و بزرگان قوم و قبیله در صورت بروز قتل و یا هر رویداد مشابه دیگر برای ازمیان‌بردن دشمنی و قناعت‌دادن طرف زیانمند سراغ دارند، بدادان دختران است. این سنت جاهلانه یکی از ده‌ها مورد جنایت و حق‌تلفی‌یی است که در حق زنان بی‌پناه صورت می‌گیرد. زنان بدروزگار افغانستانی در بیشتر مناطق روستایی و عقب‌مانده از آنجا که چاره‌ی برای مقابله با این پدیده‌ی زشت و غیرانسانی سراغ ندارند و یا توان مقابله با این گونه رسم و رواج‌های ظالمانه را در خود نمی‌بینند، دیگر به این سنت ناپسند عادت کرده اند و در صورت بروز قتل و یا هر رویداد شبیه آن، خود را برای تن‌دادن به این سنت جاهلانه آماده می‌کنند. بزرگان محلی فکر می‌کنند که با این کار می‌توانند به حل منازعه‌های مردم بپردازند، در حالی که بدادان در بسیاری موارد به تشدید نزاع‌ها و اختلافات انجامیده است. دختران بد داده‌شده به روش‌های گوناگون از سوی خانواده‌های شوهران‌شان مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار می‌گیرند که در برخی از موارد به مرگ آنان منجر می‌گردد. رویداد بغلان اما نشان می‌دهد که حالا تجاوز جنسی نیز به عنوان یکی از راه‌های انتقام‌گیری از دختران قربانی استفاده می‌شود. در حالی که دختران نگویند بخت سزای جنایتی را می‌کشند که هیچ نقشی در بروز آن نداشته اند. این جنایت بخش کوچکی از خشونت گسترده‌ی است که علیه زنان و دختر بچه‌ها در کشور صورت می‌گیرد. دختران خورده‌سال حتی از سوی ملامان مساجد مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و زندگی‌شان به تباهی رفته است. اما از آنجا که این رویدادها از سوی جامعه‌ی سنتی و عقب‌مانده‌ی افغانستان چندان جدی گرفته نمی‌شود، اندکی بعد فراموش می‌گردد.

برای اکثریت باشندگان این مرز و بوم، افشای تجاوز جنسی بر دختران و زنان‌شان رسوایی غیرقابل تحمل به حساب می‌آید، چون کمتر کسی می‌تواند در برابر بدگویی‌ها و طعنه‌زنی‌های مردم مقاومت کند. به این دلیل، بخش زیادی از رویدادهای تجاوز جنسی و اذیت و آزار زنان پنهان می‌ماند و زنان هم مجبور اند در سکوت بسوزند و بسازند.

از سوی دیگر، نهادهای عدلی و قضایی افغانستان به حدی در فساد و کم‌کاری آلوده اند که زیانمندان این گونه رویدادها به سختی می‌توانند نسبت به رعایت عدالت و اعاده‌ی حقوق از دست‌رفته‌ی‌شان امیدوار باشند.

خوش‌بینی از کجا می‌آید،

آقای غنی؟

به غنی و عبدالله رأی دادیم، اما آنها در بدل‌اش تا کنون چه کرده اند؟ مردم می‌پرسند، غنی به کدام یک از مشکلات و چالش‌های آنها به درستی رسیدگی کرده است؟

یکی از پناهندگان در تماس با رادیو بی بی سی خطاب به غنی گفت: ما به همدردی تو نیاز نداریم، در غم آنهایی باش که هنوز به هر دلیلی در افغانستان باقی مانده و شاید فکر می‌کنند که تو می‌توانی کاری برای آنها انجام دهی.

آری، آقای غنی! به فکر آنهایی باش که همه روزه به امید دستیابی به کار پشت دروازه‌های وزارتخانه‌های تو ساعت‌ها صف بسته و هنوز هم فکر می‌کنند ممکن بتوانند از سد بلند فساد اداری و واسطه‌بازی‌های حاکم در نهادهای دولتی عبور کنند.

آری آقای غنی! در فکر آنهایی باش که برای یافتن لقمه نانی در خیابان‌های شهرهای بزرگ دست به گدایی می‌زنند و گونه‌های مختلفی از تحقیر و توهین را مجبور اند تحمل کنند!

آقای غنی! پناهجویان نیازی به همدردی تو و عبدالله ندارند. اما حتمن از شما می‌خواهند که مسئولانه و انسانی در برابر آنها موضع‌گیری کنید، و وضعیت بد حاکم در کشور را اندکی واقع‌بینانه‌تر درک نمایید!

آقای غنی! شما هنوز فکر می‌کنید که خیال‌های شیرین‌تان را در این کشور پیاده خواهید کرد؛ اما مردم عادی مثل شما خواست‌های بلندپروازانه ندارند. آنها فقط یک زندگی مصون می‌خواهند، آنهم در سایه‌ی حکومتی که به آنان دروغ نگوید و صرف با لاف‌زدن‌های خنده‌آور به جنگ چالش‌ها و نارضیاتی‌های مردم نرود. مردم حکومت مسئول می‌خواهند، حکومتی که درد آنها را به درستی درک کند، و اگر نمی‌تواند چاره‌ی برای آن بسنجد، دست‌کم با آنها همدردی و هم‌نوایی داشته باشد.

جمهور به زندگی و مرگ مردم می‌پردازد. اکثریت مردم عادی خوش‌بینی رئیس‌جمهورشان را ندارند. آنان صبح‌ها که از خانه بیرون می‌شوند، کمتر امیدوار اند که شام‌گاهان صحت و سالم به خانه برگردند. حتمن آقای غنی گزارش سال ۲۰۱۵ یوناما در مورد افزایش تلفات افراد ملکی در جنگ افغانستان را خوانده است. بر اساس این گزارش، "از اول جنوری تا ۱۰ دسامبر سال ۲۰۱۶، در حدود ۳۵۴۵ فرد ملکی به قتل رسیده و ۷۴۵۷ فرد ملکی مجروح گردیده است." آقای غنی حتمن می‌داند که حکومت زیر رهبری او و عبدالله عبدالله، حتا نمی‌تواند امنیت شهرهای بزرگ و شاهراه‌های کشور را به درستی تأمین کند، چه رسد به حفظ جان افراد ملکی و تضمین زندگی آنها. حکومت غنی-عبدالله در برخی از موارد حتا نمی‌تواند امنیت مقام‌های دولتی را به خوبی تأمین کند.

واقعیت تلخ اینست که مردم عادی نسبت به زنده‌ماندن در جغرافیای جنگ و جنایت کنونی تردید دارند؛ تردیدی که بجا و واقعی است.

در کنار نگرانی‌های امنیتی که جدی‌ترین مشکل است، مردم از فقر و بیکاری مزمن نیز رنج می‌برند؛ چالش‌هایی که به گونه‌ی مستقیم به همدیگر پیوند دارند و آرامش و امید را از مردم گرفته اند. درست است که بخش زیادی از مشکلات کنونی در کشور از حکومت پیشین به غنی و عبدالله به ارث مانده است؛ اما این حکومت‌گران ارشد حتا نتوانسته اند وضعیت نیم‌بند گذشته را حفظ کنند. مردم عادی در شرایط کنونی نه امنیت شکننده‌ی گذشته را دارند و نه هم کار بی‌ثبات قبلی را.

برای اینکه بدانید محبوبیت غنی و عبدالله چقدر در میان مردم در حال کاهش است، نیازی نیست که نظرسنجی‌های گوناگون را مرور کنید و یا دست به تحقیقات بلندتری بزنید؛ کافی است به یکی از برنامه‌های رادیویی مثل بی بی سی و یا رادیو آزادی که انتقادهای دیدگاه‌های مردم را نشر می‌کند، چند دقیقه‌ی گوش دهید. آنها می‌پرسند، ما

اشرف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان اخیرن در گفتگویی با بی بی سی، با انتقاد از پناهجویان افغانستانی گفته است، با آنهایی که از این کشور فرار می‌کنند، همدردی نمی‌کند. او از پناهجویان خواسته است تا به کشورشان برگردند و در نوسازی آن سهم بگیرند. این موضع‌گیری غنی با موج گسترده‌ی انتقادهای مردم در شبکه‌های اجتماعی روبرو شده و نارضیاتی از او را بیشتر کرده است.

اشرف غنی در شرایطی لب به انتقاد از افغانستانی‌ها گشوده است که میزان نارضیاتی از وی با گذشت هر روز بیشتر می‌شود و دیگر کسی به او به‌عنوان رئیس‌جمهوری که توان مهار بحران حاکم در کشور را داشته باشد، نگاه نمی‌کند. غنی بیشتر موقع‌ها در وضعیتی که باید موضع‌گیری واقع‌بینانه و دلجویانه از مردم داشته باشد، با تندخویی آنها را از خود می‌راند. این تندخویی غنی در کنار ناکامی‌های کلانی که در یک و نیم سال مدیریت سیاسی در افغانستان داشته است، برای او بد تمام شده است. آیا اشرف غنی این پیامد بد را می‌داند؟

اشرف غنی در این مصاحبه می‌گوید: "ما زنده خواهیم ماند. سال ۲۰۱۵ را پشت سر گذاشتیم که برای میزان جان‌سختی ما آزمایش خوبی بود." شکی نیست که خوش‌بینی خوب است و از نظر روانی می‌تواند تأثیرگذار باشد. اما خوش‌بینی از خیال نمی‌آید، از واقعیت مادی می‌آید؛ واقعیتی که در افغانستان کمتر می‌توان گواه‌اش بود. همه چیز در این کشور بی‌ثبات و جنگ‌زده است و سرنوشت انسان‌ها با مرگ و ناامیدی گره خورده است. به نظرم آقای غنی از موقعیت امنیتی خودش به عنوان رئیس

اشرف غنی در این مصاحبه می‌گوید: "ما زنده خواهیم ماند. سال ۲۰۱۵ را پشت سر گذاشتیم که برای میزان

جان‌سختی ما آزمایش خوبی بود." شکی نیست که خوش‌بینی خوب است و از نظر روانی می‌تواند تأثیرگذار

باشد. اما خوش‌بینی از خیال نمی‌آید، از واقعیت مادی می‌آید؛ واقعیتی که در افغانستان کمتر می‌توان گواه‌اش بود.

همه چیز در این کشور بی‌ثبات و جنگ‌زده است و سرنوشت انسان‌ها با مرگ و ناامیدی گره خورده است. به نظرم

آقای غنی از موقعیت امنیتی خودش به عنوان رئیس‌جمهور به زندگی و مرگ مردم می‌پردازد. اکثریت مردم عادی

خوش‌بینی رئیس‌جمهورشان را ندارند. آنان صبح‌ها که از خانه بیرون می‌شوند، کمتر امیدوار اند که شام‌گاهان

صحت و سالم به خانه برگردند. حتمن آقای غنی گزارش سال ۲۰۱۵ یوناما در مورد افزایش تلفات افراد ملکی در

جنگ افغانستان را خوانده است. بر اساس این گزارش، "از اول جنوری تا ۱۰ دسامبر سال ۲۰۱۶، در حدود ۳۵۴۵

فرد ملکی به قتل رسیده و ۷۴۵۷ فرد ملکی مجروح گردیده است." آقای غنی حتمن می‌داند که حکومت زیر رهبری

او و عبدالله عبدالله، حتا نمی‌تواند امنیت شهرهای بزرگ و شاهراه‌های کشور را به درستی تأمین کند، چه رسد به

حفظ جان افراد ملکی و تضمین زندگی آنها. حکومت غنی-عبدالله در برخی از موارد حتا نمی‌تواند امنیت مقام‌های

دولتی را به خوبی تأمین کند.

واقعیت تلخ اینست که مردم عادی نسبت به زنده‌ماندن در جغرافیای جنگ و جنایت کنونی تردید دارند؛ تردیدی

که بجا و واقعی است.

موج سوم بنیادگرایی...

و یا یک نوع دکترین چپ متأثر از مسکو، که آن هم یک نوع پیام مدرنیته را با خود حمل می‌کرد، تفکر طالبانی را تولید کرد. این طنز تلخ تاریخ این کشور است که تقابلی افکار در این کشور نه در مسیر تحول، بلکه در جهت تصادم با آن، یکنوع رجعت گرایی را بازتولید می‌نماید. دودمان یحیایان که به گونه محافظه‌کارانه نوعی مدرنیته را حمایت می‌نمود، از مبارزه با این جریان ناکام و نیروهای چپ که داعیه نابودی آنرا داشت، از مبارزه با آن سرانجام به حاشیه رفته و بانیان جمهوری اسلامی افغانستان که همانا بنیادگرایان روزهای نخست است، کاملن عدم توانایی‌اش را در مبارزه با جریان نوظهور بنیادگرایی رادیکال از خود به نمایش گذاشته است.

موج سوم رادیکالیسم دینی کنونی که هم صاحبان دانش و تخنیک معاصر را به مصاف طلبیده و هم همکاران جهادی و مخالفان سیاسی طالبش را به چالش کشانیده، در شرایط پدیدار گردید که قدرت مرکزی با داشتن حمایت غرب و ترویج فرهنگ مخالف با بنیادگرایی با همه ساز و سامانش در صحنه حضور دارد.

اکنون که روستاهای کشور در چنگ این سه موج (بنیادگرایان جهادی، طالبی و داعشی) قرار داشته و در آتش تضادهای درونی آنان می‌سوزد، شهرها آستان حوادث دردناک دیده می‌شود، که حامیان آن سه جریان با دلیستگی نهایی به آن روندها اوضاع را به نفع آنان مدیریت می‌نماید.

بنیادگرایان دهه‌های پیشین حالت قشری و صنفی داشته و فقط درون لایه‌های خاص اجتماعی و یا قومی سربرازگیری می‌کردند. اما جریان سلفی‌گری و تکفیری که نمونه‌ی بی‌پیشینه‌ی از بنیادگرایی دینی را به نمایش گذاشته، مرز لایه‌ها و اقشار اجتماعی ویا مرزهای قومی را شکافته و توانسته افراد را از درون مراکز دانشگاهی، ادارات دولتی، منتفذان روستایی، روحانیون سنتی و توده‌های عوام

درون اکثر ملیت‌ها و اقوام در مجموع با خود هوادار سازد.

موج سوم یا جنبش سلفی و وهابی که بیش از هر جریان بنیادگرایی دینی دیگر، روی سنت تاکید و ساختار اجتماعی عرفی و سنتی را برای جلب نیرو هدف قرار می‌دهد. جامعه‌ی سنتی افغانستان که علایق ذهنی به مدرنیسم، دموکراسی، عدالت اجتماعی، حقوق بشر و حقوق زن، در آن کمتر به مشاهده می‌رسد، به شکل طبیعی بهترین میدان سربرازگیری برای جنبش‌های نوین بنیادگرایی دینی است. این جنبش که با کیسه کشاده‌ی کشورهای عربی و به ویژه کشور شاهی سعودی، حمایت مالی و با دانش استخباراتی و تجارب فنی کشورهای دیگر اسلامی مدیریت و سازماندهی می‌شود، درون اجتماعات درمانده و فقیر روستایی ویا درون لایه‌های اجتماعی بیکار و مظهر شهری، می‌تواند جاذبه معنوی و مادی تولید کرده و به شکل وسیع سربراز گیری نماید.

توده‌های عوام افغانستان که به شکل سنتی طی قرون و اعصار توسط روحانیون سنتی مدیریت فکری گردیده است. یکنوع دلیستگی نهایی به عرب ویا خادمان اماکن مقدس اسلامی داشته و هیچگاه عرب وهابی را به جرم وهابیت و سلفی‌گری به چشم دشمن نمی‌بیند. بهترین نمونه‌ی تاریخی آن حمایت ملامعمر از اسامه بن لادن است که دارالخلافه و امارت اسلامی‌اش را در نگهداشت از وی از دست داد.

در مدارس سنتی افغانستان، سوادآموزی از قاعده‌ی بغدادی آغاز می‌گردد. قاعده‌ی بغدادی اولین کتابی است که در دنیای اسلام برای آموزش سواد در مدارس سنتی از آن استفاده می‌شود. دانشجویان این مدارس را طالب ویا طلبه می‌گویند. طالب یا طلبه افرادی است که به تدریج مدارج آموزش دینی را پیموده و تبدیل به ملا یا مولوی و مولانا می‌شود. ملا یا مولوی افرادی اند که وظیفه‌ی اساسی آن آموزش اصول و فروع دین است. توده‌های عام مسلمان آموزش مسایل دینی را از زبان آنان فرا گرفته و در روز تولد انسان

افغانی با ذکر آذان و در روز مرگ با تلقین شهادتین به زبان عربی به خاک می‌رود و روزانه پنج وقت نماز را و آن هم به زبان عربی به ایشان اقتدا می‌نمایند.

در تفکر مردم افغانستان، از آنجائیکه حضرت پیامبر اسلام، خلفای راشدین و صحابه عرب تبار اند، عربیت یکنوع نقش کاریزمایی و جایگاه مقدس در بینش اعتقادی آنان دارد. بر مبنای آن بینش انسان افغانستانی، باوجود آنکه می‌بیند، منبع اكمال تروریزم و توحش حاکم، حکام کشورهای عربی است. اما جرأت نمی‌توانند، آنان را در صف دشمنان وطن جا داده و در مخالفت با آنان قرار بگیرد. در بهترین صورت همانند بزرگان این کشور مصلحت را در آن می‌بینند، که به نوع دیگر آنان را برادران ناراضی ویا مخالف سیاسی بنامند.

جنبش بنیادگرایی دینی در افغانستان که جدا از گلبدین حکمتیار، باقی رهبران آن همه علمای دینی ویا مولوی‌های مدارس دینی بوده اند، باوجود این همه خون‌های ناحق که ریخته اند، هیچکدام جرأت نکرده تا دیگری را منحرف، مرتد، بددین، بی‌دین ویا مخالف اسلام گفته باشند.

به نظر می‌رسد، میان سه موج بنیادگرایی دینی، داعشی‌ها که موج سوم را پس از جهادی‌ها و طالبان تشکیل می‌دهد، با تاکید بیشتر روی خشونت و جهاد مستمر غرض رسیدن به اهدافش پای‌بندی سیاسی جدی از خود نشان می‌دهد.

نکته قابل مکت دیگر در مطالبات بنیادگرایی دینی نشان می‌دهد که واکنش سیاسی در قالب مطالبات دینی برای کسب اقتدار سیاسی دینی، عمدتن نخبگان آن از درون ملیت‌های حاکم در افغانستان برخاسته اند.

حرکت واکنشی دینی در مقابل رژیم‌های گونه‌گون و سکولار گذشته نه از جانب نخبگان اقلیت‌های مذهبی و قومی، بلکه عمدتن از جانب نخبگان اقوام و ملیت‌های حاکم تبارز داده شده است. درحالیکه واکنش اقلیت‌های مذهبی و قومی در این کشور اغلب در محور حقوق انسانی و حقوق شهروندی چرخیده است.

ادامه دارد

ناکارایی "حکومت وحدت ملی"...

دفاع، امنیت، وزارت داخله، شاروالی، قوه‌ی قضائیه و بخصوص والیان، اسباب مشکلات و ناهنجاری‌های عدیده در کشورگردیده است.

اینگونه انتسابات، خلای قانونی را در کار ادارات فراهم ساخته، زمینه نفوذ مخالفان را در خلای قانون مساعد ساخته و در کنار آن مصارف اقتصادی و آمار تلفات نیروی انسانی افزایش یافته و در نتیجه اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور را به وخامت می‌کشاند.

چون سرپرست در روشنایی قانون جایگاه مناسب ندارد، لذا در اتخاذ تصمیم دست باز نداشته و فرایند آن جز کم‌کاری، فساد و سوءاستفاده از مقام ویا اختلاس چیز دیگر نمی‌باشد.

در مجموع سرپرستی باعث نارضایتی مردم گردیده و بی‌اعتمادی مردم را نسبت به حکومت بوجود می‌آورد و از جانب دیگر شواهد نشان می‌دهد که سرپرست در قضایای مهم از خود حساسیت نشان نمی‌دهند و یا در بعضی حالات از موقف خود استفاده‌جویی می‌مایند به نیت اینکه مقام فعلی تضمین‌کننده آینده شان نیستند.

موضوع سرپرستی یک معضله جدی فرا راه

بنابر ملحوظات مختلف نتوانست از این فرصت طلای به نفع افغانستان بشکل درست آن استفاده نماید.

اوج گرفتن فساداداری، تقلب‌های گسترده انتخاباتی، نبود امنیت سراسری و عدم توجه به ساختارهای مستقل انتخاباتی که آینده‌ی جامعه را تضمین می‌نماید از طرف حکومت کوتاهی صورت گرفت، موضوع مهم دیگری که در دوران حکومت آقای کرزی مورد انتقاد جدی مردم، وکلا و جامعه جهانی قرار گرفت، ترویج لقب سرپرستی در ادارات مختلف دولتی بود.

بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ و ایجاد "حکومت وحدت ملی" که اساس آنرا توافقنامه سیاسی تشکیل می‌دهد مردم افغانستان خوشبین به تحول و اصلاحات نظام بودند. اما با تأسف که نه تنها رهبران "حکومت وحدت ملی" برای رسیدن به همان وعده‌های خیالی که در دوران کارزارهای انتخاباتی برای مردم افغانستان داده بودند، نایل نگردیدند بل وضعیت به بحرانی‌شدن و وخامت گراید. مولفه‌ها و فکتورهای مختلفی در بحرانی‌شدن وضعیت امنیتی و اقتصادی کشور رول دارند که یکی از آن‌ها موضوع سرپرستی مقامات مسئول است. انتساب مقامات به عنوان سرپرست ادارات و بست‌های کلیدی مانند وزارت

برگی از تاریخ

امارت اسلامی و جمهوری اسلامی ایران

"کمک‌های نظامی ایران به اتحاد ضد طالبان بعد از سقوط کابل در سال ۱۹۹۶ و پس از تسخیر مزارشریف در سال ۱۹۹۸، فزونی یافت. چون ایران با ساحت تحت اتحاد ضد طالبان هم سرحد نبود، مجبور شد، کمک‌های خود را با کسب اجازت از ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان توسط هوا و یا از طریق قطار به احمدشاه مسعود برساند و آنرا در میدان طیاره کولاب در تاجیکستان تحویل دهد. این طریق خطرانی را در برداشت. در سال ۱۹۹۸، قوای امنیتی قرغزستان قطاری را که مرکب از شانزده موتر بود و هفت صد تن سلاح و مهمات را حمل می‌کرد، توقف داد. قطار از ایران به سوی تاجیکستان در حرکت بود و محموله آنرا کمک‌های بشری گفته بودند.

طالبان از حمایت ایران به اتحاد ضدطالبان برافروخته شد. در ماه جون ۱۹۹۷، سفارت ایران را در کابل مسدود نمودند و دلیل آنرا بی‌ثبات‌سازی صلح و امنیت در افغانستان خواندند. یک بیانیه‌ی طالبان در سپتمبر ۱۹۹۷، بعد از شکست خود در مزارشریف، به صورت واضح چنین بیان داشت، "طیاره‌های ایرانی با عدم مراعات نورم‌های قبول شده‌ی بین‌المللی به فضای وطن ما بدون حصول اجازت داخل می‌شدند و به میدان‌های هوایی تحت کنترل مخالفان مواد می‌رسانند. مسئولیت نتایج ناگوار این روش به دوش ایران دشمن اسلام است. افغانستان قادر است ناراضیان ایرانی را پناه دهد و برای ایران مشکلات خلق نماید."

به هر حال، قتل دیپلمات‌های ایرانی در مزارشریف، ایران را تا سرحد جنگ با طالبان کشانید. در داخل ایران افکار عامه به طرفداری اشغال غرب افغانستان، بسیج شد. از این اوضاع تندروان و افراطیان رژیم ایران می‌خواستند استفاده نمایند و موقف رئیس جمهور خاتمی را بی‌ثبات گردانند. حتا کمال خرازی-وزیر خارجه که یک شخص محتاط است، مجبور شد، در ۱۴ اگست ۱۹۹۸ از زبان تند استفاده بدارد، "طالبان پشتون نمی‌توانند گروه‌های اکتیکی دیگر را بدون آنکه اختلافات و مقاومت را زیاد گردانند، از صحنه‌ی سیاسی دور سازند. در آن صورت صلحی برقرار نخواهد شد. من به طالبان اخطار و کسانی که آن‌ها را حمایت می‌کند، هشدار می‌دهم که بی‌ثبات‌سازی و توطئه را در جوار سرحدات خود تحمل نمی‌نمائیم. ما با پاکستان موافقت کرده بودیم که معضله افغانستان نباید از راه جنگ حل شود. اکنون برخلاف موافقت‌نامه رفتار می‌شود، ما آنرا قبول نداریم."

ایران احساس نمود که پاکستان در چندین قسمت در برابرش مرتکب خیانت گردیده است. در سال ۱۹۹۶ وقتیکه رئیس جمهور برهان‌الدین ربانی در اثر مشوره ایران پلان داشت شخصیت‌های مربوط نژادهای دیگر را در حکومت خود شامل نماید. مانند پشتون‌ها و غیرپشتون‌ها. طالبان کابل را تسخیر کردند. ایران به این باور رسید که پاکستان طرح ربانی را سبوتاژ نمود. در ماه جون ۱۹۹۷، نوازشریف صدراعظم به تهران سفر نمود. نوازشریف و خاتمی مشترکن اعلان نمودند که حل مسئله افغانستان از راه نظامی ممکن نیست، لذا هر دو تقاضای آتش بس نمودند. ایرانی‌ها بعدن دریافتند که پاکستان اعلان را مراعات نمی‌نماید. اخبار جمهوری اسلامی در آن باره نوشت، "پاکستان اعتماد ایرانی‌ها را از دست داده و موقف خود را در نزد ایران بی‌ثبات ساخته است. ما قبول نداریم ببینیم که پاکستان برای ما و برای امنیت ملی ما مشکلات خلق می‌نماید."

در تابستان ۱۹۹۸، پاکستان ایران را تشویق کرد در یک هیئت دیپلماتیک صلح اشتراک ورزد. یک هیئت مشترک پاکستان-ایران در ۴ جولای ۱۹۹۸ برای بار اول به قندهار و مزارشریف سفر کردند. بر علاوه، ایران ادعا نمود که پاکستان وعده داده بود که امنیت دیپلمات‌های ایرانی را در مزار فراهم می‌گرداند. زمانی که آن‌ها به قتل رسانیده شدند، ایران خیلی خشمگین شد، طالبان و پاکستان را مسئول آن دانست. ماموران رسمی ایرانی گفتند که ملا دوست محمد دیپلمات‌ها را دستگیر و آن‌ها را در تهاکوی قتلگری ایران محبوس نمود و با ملامع از طریق مخابره‌ی بیسم تماس گرفت و بعدن همه را به قتل رسانید."

منبع: طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، نوشته‌ی احمد رشید، ترجمه‌ی عبدالودود ظفری، کابل: مویوند، صص ۳۰۶-۳۰۸

اصلاح نظام انتخاباتی و انتخابات آینده

کدام خادم فایز

بنیاد انتخابات و عادلانه موسوم به فیفا می‌گوید "حکومت وحدت ملی" تاکنون در اصلاحات انتخاباتی ناکام بوده است. به نقل از بی. بی. سی. محمدیوسف رشید، رئیس اجرایی فیفا روز چهارشنبه ۱۱ حمل در یک نشست خبری گفت: "حکومت در یک و نیم سال گذشته به اصلاحات انتخاباتی به عنوان یک نیاز نگاه نکرده، بلکه با آن به گونه‌ی برخورد کرده که گویا تحت فشار و تحمیل مجبور به قبول آن است.

فیفا برای آغاز روند اصلاحات به ایجاد هرچه سریع‌تر کمیسیون‌های جدید انتخاباتی، ترتیب فهرست رای‌دهندگان و معلوم ساختن سرنوشت شناسنامه‌های الکترونیکی تاکید کرده و از رهبران "حکومت وحدت ملی" خواست که به مردم اطمینان دهند که کمیسیون‌های انتخاباتی را نیز مانند سایر نهادها بین خود تقسیم نمی‌کنند.

فیفا در حالی از حکومت انتقاد می‌کند که چندی قبل فهمیم دشتی-نماینده‌ی رسانه‌ها از کمیته‌ی گزینش حذف شد؛ براساس فرمان جدید رئیس جمهور افغانستان، رئیسان هر دو مجلس، دادگاه عالی، کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی، کمیسیون حقوق بشر و دو نماینده نهادهای مدنی در ترکیب این کمیته حضور خواهند داشت. درحالیکه در فرمان تقنینی قبلی رئیس جمهوری که از سوی پارلمان رد شد، چهار نفر از اعضای دادگاه عالی و کمیسیون‌های حقوق بشر، نظارت بر تطبیق قانون اساسی و اصلاحات اداری و سه نفر از اعضای جامعه مدنی به شمول یک نماینده رسانه‌ها در نظر گرفته شده بود.

با در نظر داشت ترکیبات فرمان قبلی با فرمان جدید رئیس جمهوری، می‌توان گفت که ارگ ریاست جمهوری در دفعه‌ی قبل شاید متوجه نبود که در ترکیب کمیته‌ی گزینش، نمایندگان نهادهای مدنی و حقوق بشری افغانستان در اکثریت قرار می‌گیرند و کسانی که از سوی حکومت گماشته می‌شوند، در اقلیت و در چنین حالتی، ارگ نمی‌تواند خواسته‌های خود را با اکثریت آرا بر اعضای دیگر کمیته‌ی گزینش بقبولاند و برای انتخاب کمیشنران دلخواه‌شان، پیشبرد پروسه‌ی نظارت بر انتخابات آینده و تاثیرگذاری روی نتایج انتخابات بر وفق مراد شان داشته باشد. به همین خاطر، رهبران "حکومت وحدت ملی" طرح تغییرات را در ترکیب کمیته‌ی گزینش ریختند؛ در عین حال، از یک طرف به اعضای پارلمان گوش‌زد کرد که به فرمان قبلی نه بگویند. از طرفی هم، به بعضی از نهادهای مدنی سفارش کرد، که سروصدا راه بیندازند و کسانی را که به نمایندگی از نهادهای مدنی در کمیته‌ی گزینش حضور یافته اند، اعلام نمایند که مورد تایید آنان نیست. و از سوی دیگر، رئیس کمیسیون انتخابات را وادار کند تا کار کمیته‌ی گزینش را غیرقانونی اعلام بدارد؛ تا اینکه زمینه برای صدور فرمان جدید ریاست جمهوری مبنی بر حذف نماینده‌ی رسانه از کمیته‌ی گزینش فراهم شد و این بار کسانی را که مطابق میل شان نبود، به زیر انداخت.

اگر اعضا و رؤسای کمیسیون‌های انتخاباتی این بار نیز، افراد کارفهم، متعهد، صادق و مدیر انتخاب نشود و مطابق میل حکومت گزینش گردد؛ مطمئن در انتخابات پارلمانی آینده نیز ما شاهد تقلب گسترده‌تر از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ خواهیم بود. در این صورت نه تنها پروسه‌های دموکراتیک در افغانستان بی‌اعتبار می‌شود، بلکه دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک نیز به مسخره گرفته شده و در نهایت، پارلمان غیرمشموع در کنار حکومت غیرمشموع زاده خواهد شد.

استعفا یا اعتراض؟



تقسیم وظایف در ساحه کار برای اعضای کابینه معتقد نبوده و برای وزرا و دیگر اعضای شریک در جلسات کوچک‌ترین ارزشی قایل نیست. مورخان عهد اتحاد شوروی سابق می‌نویسند که در جریان حکومت استالین، وزرا و اعضای پولیت بورو، پیش از شروع جلسه ویا صرف غذا ناگزیر به رفتن در تشناب بودند، هرگاه در جریان جلسات ویا صرف غذای شبانه، شخصی در آن رابطه درگیر مشکل می‌گردید، احتمال داشت با سزای مرگ مواجه شود. از همان سبب مولوتف وزیر خارجه‌اش که با رهبر از همه نزدیک‌تر بود، به رفقایش توصیه می‌کرد که پیش از بارگیری (صرف غذا)، رفقاً باید بارهای پیشین را تخلیه نمایند.

تعیین آجندهای جلسه کابینه که باید از جانب وزرا ویا به مشوره‌ی وزرا صورت گیرد، پیشاپیش توسط حلقه‌ی خاص تدوین ویا توسط شخص رئیس حکومت سرهم‌بندی گردیده و رئیس به نمایندگی از وزیر، آجنده را معرفی و وزیر را ناچار به تایید می‌نماید. فیصله هم پیشاپیش از طرف رئیس ویا حلقه‌ی خاصش صورت گرفته و پس از طرح آجنده، پروتوکول و فیصله نیز از جانب وی ارایه و بدون هر گونه استدلال، وزرا مکلف به تایید و امضای آن می‌شوند.

وزیر ناچار است، در هر قرارداد منافع شخصی ویا منافع سیاسی رئیس حکومت ویا حامیان خارجی وی را در نظر گیرد، در غیر آن وتو گردیده و مسئله منافع ملی ویا ضروریات دیگر این مملکت عذاب دیده، پیشیزی هم ارزش ندارد.

در اینجا کار قانونی، مسئولیت در مقابل مردم، مملکت، منافع ملی و حتا عذاب وجدان کوچک‌ترین جای پا ندارد. از جانب دیگر پشت سر هر قرارداد و معاملات، مافیای مقتدر قدرت در سطح کشورهای همسایه، منطقه و جهانی قرار دارد، تامین مطالبات و خواسته‌های غیرمشموع و فراقانونی آن مراجع نیز وزیر ویا مقامات بلندپایه دیگر را ناگزیر به تسلیمی ویا در صورت موجودیت وجدان وادار به استعفا می‌نماید.

موضوع رنج دهنده‌ی دیگر، ادب برخورد و چگونگی آمیزش رئیس حکومت با وزرا و دیگر مقامات است که علاوه بر خواست تمامیت خواهی قدرت و صلب صلاحیت از همه، عزت فردی و آبروی آکادمیک بسیاری از افراد را نیز نشانه گرفته و بسیاری از افراد را مطابق ضرب‌المثل معمول که تگ آید، به جنگ آید. برای حفظ آبرو و عزت شخصی ناچار به استعفا می‌شوند.

شریک سازند. برخی از این مسئولان حکومتی که ناچار به استعفا گردیده، در صحبت‌های خصوصی با دوستان و نزدیکان‌اش مسایل مختلف را راجع به علت استعفای شان به میان گذاشته اند، بسیاری از این مقامات از فشار چندجانبه که روی آنان اعمال گردیده خود را ناگزیر به استعفا دیده اند. برای رسیدن به آن مقامات هر وزیر یا معین ویا رئیس بلندپایه و گویا مستقل باید اعتماد یکی از سران "حکومت وحدت ملی" را با خود داشته ویا توسط یکی از اعضای بلندپایه آن دو تیم حمایت سیاسی شوند. کسب حمایت آن مقامات ممکن نیست جز آنکه در خدمت منافع شخصی، تیمی ویا منافع کلان سیاسی آن مراجع قرار نگیرید. در کنار آن بدون وعده و نوید به وکلای غیرقانونی پارلمان و به ویژه حق رسانی به رهبران قومی و سیاسی نیز پیمودن راه آن مسیر ممکن نیست. فرد دست یافته به قدرت پس از دسترسی به مقام و موقعیت یکباره متوجه می‌شود که دست و پایش با چند زنجیر بسته گردیده و او ناگزیر به پرداخت امتیازات وعده شده و در کنار آن ناچار به مراعات یک سلسله لوایح و مقررات دولتی است. افراد پس از ابقا به آن مقام و موقعیت اما، در جریان کار عملن متوجه می‌شوند که اگر مورد حمایت هر تیم قرار داشته باشد، در جریان اجراءات، تیم مخالف آنرا سبوتاژ و کارشکنی می‌نماید. به عنوان نمونه، بنابه گفته وزارت کار و امور اجتماعی ۲۵هزار بست خالی برای کار وجود دارد. مثلن وزرا برای حل پست‌های خالی ناگزیر به جمع‌آوری درخواست‌ها و پس از طی مراحل در وزارتخانه برای حل نهایی، مجبور به ارسال آن به اداره‌ی امور و مقام ریاست جمهوری است، در آنجا است که یا به زودی رد می‌گردد ویا مدت‌ها بدون اجراءات روی میزها ویا الماری‌ها از نظر دور انداخته شده و بلا تکلیف باقی می‌ماند. در کنار آن، همین مقام یکبارگی متوجه می‌شود، که بسیاری از افراد بدون مراجعه از مسیر قانونی، از کانال‌های دیگر موضوع مقرری شان نهایی گردیده و مقرر گردیده اند.

وزیر در این مسیر خود را بیچاره و درمانده دیده و در مقابل معینان ویا مشاوران خود را مهره‌ی بی‌ارزش و فاقد تاثیر می‌بیند. در این مورد راه چاره دیگر جز استعفا ویا تحمل عذاب وجدان، مسیر دیگر برای او وجود ندارد.

گزارشات رسیده از جلسات کابینه و شورای امنیت حاکی از این است که رئیس حکومت به مثابه یک دیکتاتور آنچنان عرصه را بر اعضای آن جلسات تنگ می‌نماید که برای هیچ فردی اجازه نمی‌دهد تا در اجندای جلسه مسایل مربوط به مشکلات کاری خود و وزارتخانه مربوط‌اش را مطرح نماید. وی اساسن به اصل

در این روزها، مردم افغانستان شاهد استعفای پیهم مقامات بلند پایه‌ی حکومتی است. جدا از محمدیوسف نورستانی که در مورد آن گپ و گفتار زیادی وجود دارد، مقامات دیگر، چندان در معرض نقد ویا اتهام قرار نداشتند. بدون شک استعفا این همه مقامات بلندپایه دولتی و آن هم در جریان مدت اندک، پیامدهای جدی و نگران کننده‌ی را در افکار عمومی به جا می‌گذارد.

انتساب سرپرست‌ها و آن هم در بخش مدیریت دستگاه امنیتی کشور که از آوان شکل گیری "حکومت وحدت ملی" تاکنون به شکل یک فرهنگ و عنعنه مبدل گردیده، آنچنان فضای اعتماد مردم نسبت به حکومت را ملتهب و بی‌باور ساخته که جبران آن به این زودی‌ها ممکن به نظر نمی‌رسد. "حکومت وحدت ملی" به جای آنکه آن فضا را اعتمادسازی و اعاده‌ی حیثیت نماید، با فشار غیرقانونی روی افراد و مقامات مسئول و قانونی و مجبورسازی به استعفا و گزینش افراد به عنوان سرپرست آن فضا را به سوی بی‌اعتمادی و اضطراب بیشتر هدایت می‌نماید.

هر دو مجلس در سال ۱۳۸۸ قانونی را به تصویب رساند، که مدت کار سرپرست‌ها فقط برای یک ماه اعتبار قانونی دارد؛ اما رئیس "حکومت وحدت ملی" با نقص آن قانون بر مبنای فرمان تقنینی آن مدت را به دو ماه ارتقا داد. از آنجایی که تجربه دردآور تاریخ حاکمیت‌ها در افغانستان نشان می‌دهد که قانون‌سازان، خود ناقضان قانون در این کشور اند، بسیاری از مقامات حکومتی و آن‌هم بلندپایه‌ترین آن در بخش امنیت بیش از یک سال است که وزارت دفاع را سرپرستی و بی‌امینتی را مدیریت می‌نماید، ولی باوجود این همه بی‌امینتی و اعتراض ملی، گوش رئیس "حکومت وحدت ملی" در این زمینه کر دیده می‌شود.

در کشوری که بیکاری و فقر بیداد می‌کند و فارغان دوره‌ی ماستری از دانشگاه‌های با اعتبار جهان برای پیدا کردن کار در بست پنج، گروه گروه به دنبال کار سرگردان اند و یا معتاد گردیده اند؛ اما وزرا، والیان و دیگر مقامات بلندپایه‌ی حکومتی یکی به دنبال دیگر از کار و مقام شان استعفا می‌نمایند.

در کشوری که رسیدن به مقام و موقعیت وزارت معینیت، ولایت، سفارت و ریاست‌های مستقل عبور از هفت خوان رستم و هفت پرده‌ی کوه قاف معنا می‌دهد و صاحبان مقام پس از ده‌ها بند و بست پنهان و آشکار، امتحان حضوری و غیابی در حضور شخصی که به اعتراف خودش در امتحان مشروط مانده و با بستن چندین پل ارتباطی با مافیای مقتدر قدرت، پس از آنکه به این مقام دست می‌یابد، چرا به زودی ناگزیر به استعفا می‌شود؟!

در کشوریکه صاحبان مقام پس از دستیابی به قدرت، به شکل غنیمت جنگی، به پدیده‌ی قدرت برخورد کرده و با استفاده از مقام و موقعیتش به آسانی به امکانات بی‌حساب و غیرقابل دسترس، دست یافته، حتا در باور توده‌های عام سوال برانگیز است، که چرا و به چنین آسانی و به شکل غیرمترقبه و ناگهانی در این روزها تصمیم به استعفا می‌گیرند؟!

تاکنون تمامی مسئولان بلندپایه‌ی حکومتی که استعفا داده اند ویا مجبور به استعفا شده اند، در ارتباط به رسانه‌ها یک سلسله دلایلی را راجع به علت استعفای شان ذکر کرده اند. اما تاچاپیکه از ارايه این دلایل بر می‌آید، هیچ یکی تاکنون جرأت نتوانسته که دلایل اصلی و اساسی استعفای شان را با رسانه‌ها